

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان
سال اول، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳

بررسی فرایند فردیت در داستان حماسی ادیسه‌ی هومر بر اساس روان‌شناسی تحلیلی و کیمیاگری یونگ

اکرم بساک*

دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول
فرزانه یوسف قنبری
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

چکیده

ادیسه‌ی هومر یکی از داستان‌های حماسی منظوم جهان است که از دیدگاه‌های مختلفی قابل نقد و بررسی می‌باشد. در رهگذر نقد ادبی، با بررسی روان‌شناسانه و کیمیاگرانه‌ی ادیسه، جنبه‌های مبهم و ناشناخته‌ی این اثر حماسی کشف و روشن خواهد شد. ادیسه هومر شرح داستان اولیس، قهرمان یونانی است که می‌خواهد از جنگ تروا به خانه و سرزمین خود بازگردد ولی در راه بازگشت درگیر ماجراهای بسیاری می‌شود و خطرات و تجربیات متعددی را از سر می‌گذراند. ادیسه، سفر به ناخودآگاه روان اولیس و کشف محتویات و جنبه‌های پیدا و پنهان، آن است. ما در این پژوهش بر آنیم تا سفر اسرارآمیز و فرایند فردیت اولیس قهرمان ادیسه را بر اساس تحلیل روان‌شناسانه و کیمیاگرانه‌ی یونگ مورد بررسی قرار بدهیم. فرایند فردیت زمانی رخ می‌دهد که در جریان رشد و تعالی شخصیت، مرکز شخصیت از خودآگاه به قسمتی میان خودآگاه و ناخودآگاه منتقل می‌شود، و شخص سعی می‌کند از مجهولات زندگی معنوی خود پرده بردارد و زندگی را متعادل و پایدار سازد. بنابراین اولیس باید مسیری پر پیچ و خم و دشوار را طی کند و در این سفر اسرارآمیز، با کهن الگوهای ناخودآگاهش روبه‌رو شود و با آنها آشنا شود. تا به هدف غایی و تمامیت دست یابد. از آن جایی که بین کهن‌الگوهای یونگ و تفکر کیمیاگری رابطه‌ی نزدیکی وجود دارد شخصیت اولیس را می‌توان به کیمیاگری توصیف کرد که در پی فرایند فردیت بخش‌های پست و حقیر وجودش را به امری والاتر چون طلا می‌رساند، یعنی به وحدت اضداد وجود، که رسیدن به تمامیت و خود است.

کلید واژه‌ها: ادیسه هومر، یونگ، روان‌شناسی تحلیلی، کیمیاگری، فرایند فردیت، کهن‌الگوها.

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۵/۲۲

* تاریخ وصول مقاله: ۹۳/۵/۱

نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول: bosak216@gmail.com

مقدمه روان‌شناسی و کیمیاگری سفر ادیسه

موضوع سفر، بن مایه‌ی اصلی داستان حماسی ادیسه است. ادیسه تلاش اسطوره‌ای اولیس، جهت بازگشت به موطن اصلی خویش است. دوری از مکان آغازین (ایتاکه) و غربت در این جهان خاکی (تروا)، باعث آرزوی بازگشت به موطن اصلی شده است. موطن اصلی همان من واقعی است. کسی که در پی یافتن من واقعی باشد، همچون کسی است که خدای خود را شناخته و به جایگاه و مقام اولیه که شایسته‌ی آن است و در ابتدا در آن جای داشته، باز می‌گردد و در آن جا ساکن می‌شود. ادیسه شرح اشتیاق اولیس برای بازگشت به مبدأ و اصل خویش است (واردی، ۱۳۸۴: ۲۱۸-۲۲۲). ادیسه، سفر به ناخودآگاه روان اولیس و کشف محتویات و جنبه‌های پیدا و پنهان، آن است. یونگ (Carl Gustav Jung) روان‌شناس سوئیسی، با طرح مفاهیم ناخودآگاه جمعی و آرکی‌تایپ‌ها روزنه‌ی جدیدی را در تحقیقات روان‌شناسی گشود و در راه شناخت روان آدمی از محدوده‌ی خردگرایی قرن نوزدهم فراتر رفت و توانست به دنیای پر رمز و راز درون آدمی راه یابد. بنابر باور او در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها، کهن‌الگوهای مشترکی وجود دارد که سبب شکل‌گیری بسیاری از آثار ادبی و هنری می‌شوند. در این داستان هم که ریشه در عمیق‌ترین لایه‌های ناخودآگاه جمعی دارد، می‌توان به انکشاف روانی شخصیت‌ها رسید. کیمیاگری (Alchemy) نیز بحث جدیدی در روان‌شناسی تحلیلی یونگ می‌باشد. یونگ با مطالعه‌ی یک متن کهن چینی درباره‌ی کیمیاگری، توانست رابطه‌ای نزدیک بین اندیشه‌های خود و کیمیاگری قرون شانزدهم و هفدهم پیدا کند. بین تفکر کیمیاگری که به مسائل ماده و اتحاد اعداد مثل نر و ماده، خدا و بشر می‌پرداخت، به شیوه‌هایی حیرت‌انگیز با اندیشه‌های یونگ راجع به ناخودآگاه تطابق زیادی وجود داشت.^(۱) یونگ نیز از این مطلب استفاده کرد و کیمیاگری را پلی بر شکاف بین معرفت باطنی قدیم و علوم جدید چون شیمی و روان‌شناسی

ناخودآگاه قرار داد. از نظر یونگ کیمیاگری واجد دو جنبه بود که هر دو جنبه در متون عمده‌ی کیمیاگری یافت می‌شد. شناخته‌ترین جنبه‌ی کیمیاگری اندیشه‌ی کوشش در تبدیل فلزات پایه به طلا بود که در توصیف کیمیاگر به او شیمیدان آغازین می‌گویند، یعنی کسی که قبل از شکوفایی علم، درباره‌ی ماهیت ماده تحقیق می‌کرد و تمام تلاش او این بود که در آزمایشگاه خود از ماده طلا بسازد. ولی واقعیت امر بیش از این‌ها بود، به عقیده‌ی یونگ، کیمیاگر حکم روان‌شناس آغازین را دارد در واقع هدف نهایی در کیمیاگری تحول درونی روان کیمیاگر و دستیابی به فردیت بود نه طلا. در کیمیاگری، فلزات بی‌ارزش به ترکیبی متعالی می‌رسد (اسنودن، ۱۳۹۰: ۱۵۶-۱۵۷). انسان نیز در فرایند فردیت بخش‌های پست و حقیر وجودش را به امری والاتر می‌رساند، یعنی به وحدت اضداد وجود، که رسیدن به تمامیت و خود (Self) است. در حقیقت محصول نهایی کیمیاگری، رسیدن عاشق به معشوق و کیمیای عشق است.

گذری بر داستان ادیسه

هومر (Homer) مشهورترین و نامدارترین شاعر حماسه‌سرای یونان باستان است. او طی سال‌های آخر سده هشتم و اوایل سده نهم پیش از میلاد می‌زیست. ایللیاد و ادیسه شاهکار ادبیات جهان سروده‌ی هومر می‌باشد. ادیسه شامل بیست و چهار سروده است؛ ادیسه ماجراهای حوادثی است که خدایان برای اولیس قهرمان یونانی در راه بازگشت از جنگ‌های تراوا به زادگاهش ایتاکه ایجاد می‌کنند. پورئیدون خدای دریاها، طوفان فرستاد و کشتی‌های اولیس را به سرزمین‌های دوری برد. در آن سرزمین، گیاهی به نام لوتوس بود که هر کس از آن می‌خورد خاطرات گذشته را فراموش می‌کرد. بسیاری از یاران اولیس از آن خوردند و زادگاه خود را فراموش کردند. اولیس به زور آنان را سوار کشتی کرد و بست. سپس به جزیره سیکلوپ‌ها (غولان یک چشم)، که چشمی

در وسط پیشانی داشتند، رسیدند. اولیس با یاران خود در آنجا فرود آمد و به غار پولیفم رفت. غول دو نفر از یاران او را خورد و در غار را بست. صبح زود دو نفر آنان را بلعید و از غار خارج شد. شب چون بازگشت، اولیس به او شراب داد. غول مست شد و به خواب رفت. اولیس با میخی داغ او را کور کرد. غول بر در غار نشست تا مانع خروج آنان شود. اولیس و همراهانش، خود را در پشت شکم گوسفندان پنهان ساختند و از غار بیرون آمدند. سپس به جزیره خدای باده‌ها رسیدند. ائول خدای باده‌ها به اولیس مشکی داد که در آن باده‌های سخت بود و سفارش کرد که در مشک را نگشاید. یاران اولیس به طمع گنج، سر آن را گشودند، طوفان مهیب کشتی‌ها را به جزیره‌ی دیگر افکند که جایگاه لستریگون‌ها، غولان آدمی خوار بود. غولان کشتی‌ها را سنگ باران کردند. جز کشتی اولیس بقیه از بین رفتند. اولیس با کشتی خود به جزیره‌ی ایئه رفت که محل زندگی سیرسه جادوگر بود. سیرسه به یاران اولیس شراب افسون شده داد و همه به شکل خوک درآمدند. اولیس به کمک گیاهی جادویی که هرمس به او داده بود سحر را باطل کرد و سیرسه جادوگر را مجبور کرد که یارانش را به شکل آدمی باز گرداند. سپس از آنجا به سرزمین سیمریان و جایگاه هادس رفت تا تیرزیاس غیب گو را ملاقات کند. سپس به سرزمین سیرن‌ها رفت که در آنجا پریانی در سبزه‌زارهای اطراف کرانه آواز می‌خواندند و رهگذران را به جانب خود می‌کشیدند. اولیس گوش یارانش را با موم اندود و خود را به دکل کشتی بست. سپس از تنگه‌ای که دو صخره‌ی سیلا و شاربید در دو طرف آن بود، گذشت. سیلا آب دریا را فرو می‌برد و با آوایی ترسناک بازپس می‌داد. شاربید دوازده دست و شش گردن داشت که مسافران دریا را می‌بلعید. سپس به جزیره‌ی آفتاب رسیدند که رمه گاوان هلیوس در آن می‌چرید. یاران اولیس گاوان را کشتند. خورشید خشمگین شد و طوفان را واداشت تا کشتی آنان را غرق کند. اولیس خود را نجات داد و به جزیره‌ی کالیپسو رسید. کالیپسو،

الهه‌ی دریا، از اولیس خواست که نزد او آنجا بماند و در عوض الهه به او عمر جاویدان می‌دهد. اولیس موافقت نکرد و الهه او را هفت سال در غار نگه داشت و سرانجام به دستور زئوس آزاد کرد. اولیس سوار بر تخته پاره‌ای دوباره راه دریا را پیش گرفت. اما باده‌ها تخته او را نابود کردند و او شنا کنان خود را به جزیره‌ی فئاسی رساند. پادشاه آنجا اولیس را گرمی داشت و به او کشتی داد تا به زادگاه خود ایتاکه باز گردد. بیست سال از سفر اولیس گذشته بود. پدرش پیر شده و از شهر رفته بود و مادرش در فراق فرزند خود را به دار آویخته بود. پسرش تلماک اکنون جوانی برومند شده بود. زن پاکدامنش پنلوپ در فراق شوهر در را بر خود بسته و از همه گسسته بود. امیران شهر کاخ او را متصرف شده و دارایی او را برده بودند و از پنلوپ می‌خواستند تا از میان آنان یکی را به شوهری برگزیند. پنلوپ جرأت مخالفت نداشت، اما از آنان اجازه خواسته بود تا کفنی را که در حال بافتن بود به اتمام رساند. روز می‌بافت و شب می‌شکافت. اولیس در جامه‌ی گدایان وارد شهر شد. هیچ کس او را نشناخت جز سگش، که از فرط شادی جان داد. پنلوپ اعلام کرده بود که هر کس که بتواند کمان اولیس را زه کند و تیر را از سوراخ انگشتر بگذراند می‌تواند همسر او شود. اما هیچ کس از عهده بر نیامد. اولیس که در جامه‌ی گدایان بود به آسانی کمان را زه کرد و تیر را از انگشتری گذراند. سپس به آستانه‌ی در ایستاد و به کمک پسرش دشمنان را کشت و حقیقت حال خود را بر همسرش آشکار ساخت.

فرایند فردیت و شناختِ اضدادِ روانِ ناخودآگاه اولیس

یکی از اساسی‌ترین نظریات یونگ فرایند فردیت (Individuation) است، روندی درونی و روانی که طی آن «من» (Ego)، ساختار روانی و شخصیتی و اجتماعی خود را بنا می‌کند و به صورت غریزی به سمت بالندگی پیش می‌رود (فضیلت، ۱۳۹۰: ۱۹۱). به گونه‌ای دیگر می‌توان گفت فرایند فردیت، جریان رشد فرد

به سمت وحدت و ثبات است که هدف از آن رسیدن به خویشتن است؛ برای رسیدن به این مقصود باید تمام سیستم‌های روانی به اجزا خود تفکیک شده و به اندازه کافی رشد و تکامل پیدا کنند تا شخصیت سالم و متعادلی به وجود بیاید (شاملو، ۱۳۸۴: ۵۹). در این جریان شخص تلاش می‌کند از پراکندگی و کثرت به اعتدال و وحدت برسد و این کوشش با تفرّد یا خودیابی صورت می‌پذیرد. در این مرحله، مرکز شخصیت از من به خویشتن منتقل شده، انسان به درستی به آن هدفی که برایش تلاش کرده می‌رسد، یعنی به ارضای خواسته‌های طبیعی خاص خویش (مورنو، ۱۳۸۴: ۵۱). انسان در راه رسیدن به فردیت، باید من خودآگاه خویش را متوجه عناصر ناخودآگاهی، از قبیل: چهره زن ناشناس (آنیما) و مرد ناشناس (سایه)، با پیر دانا (شخصیت مانا) و نماد خویشتن کند و با آنان مأنوس گردد و از این طریق به تفرّد واقعی و بلوغ روانی دست یابد (اتونی و شریفیان، ۱۳۹۲: ۲۷۵). این جستار به بررسی فرایند فردیت در شخصیت اولیس ادیسه با تکیه بر روان‌شناسی تحلیلی و کیمیاگری یونگ پرداخته و این کهن‌الگو را تبیین بخشیده است.

فرایند فردیت راهی برای خودشناسی است که معمولاً با نمادی از سفر برای کشف سرزمین‌های ناشناخته نمود پیدا می‌کند (یونگ، ۱۳۹۲: ۴۳۰) در ادیسه نیز اولیس شخصیت محوری و اصلی داستان وارد سفر تفرّد می‌شود. او همانند آواره‌ای است که از سرزمینی به سرزمین دیگر و از مرحله‌ای خطرناک به وادی ترسناک دیگر در حال حرکت است. آوارگی و پیوستگی حرکت، علاقه‌مندی رسیدن به هدف را نشان می‌دهد. این حرکت بیانگر اشتیاق انسان برای دستیابی به آگاهی کامل است (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲: ۱۸۶). اولیس همانند کیمیاگری است که در جستجوی یافتن معنا در رویدادهای پیشین (طلای کیمیایی) و جویای دگرگونی تجارب زندگی است. سفر نماد رنج‌ها و سختی‌هایی است که باید برای رسیدن به مقصود، تولد و خودآگاهی تحمل کرد تا به حیاتی نو نائل شد. در داستان ادیسه، چرخه‌ی مرگ و زندگی قهرمان توصیف شده است. چیزی که ضرورت دارد درک این نکته است که در هر مرحله در این

چرخه، شکل خاصی از داستان قهرمان توصیف می‌شود که با نکته‌ای از سیر روند تکوین خودآگاهی انسان پیوند دارد؛ و یا اشاره‌ای است به دشواری مشخصی که فرد در زندگی با آن رو در رو می‌شود. به سخنی دیگر، سیر تحولی قهرمان به گونه‌ای توصیف می‌شود که با سیر مراحل تکوین و تکاملی شخصیت آدمی مطابقت دارد (یونگ و هندرسن، ۱۳۸۹: ۲۸). اگر به مراحل برخورد اولیس با نیروهای ویران‌گر و موانع سفرش توجه کنیم، متوجه خواهیم شد که سیر تحول درونی اولیس، از جماد یا همان کشتی که با آن سفرش را شروع کرده، آغاز می‌شود و در مرحله‌ی بعدی به دلیل حرکت و رشد آگاهی به نبات یا همان نیلوفرهای آبی می‌رسد مرحله‌ی بعد به حیوان یا پولیفم می‌رسد در مرحله‌ی چهارم به سیرن‌های نیمه انسان و بعد به سیرسه و کالیپسو انسان نما می‌رسد. و در نهایت به انسانی خودساخته و متعالی دست می‌یابد. این مراحل بیانگر رشد آگاهی و عقلانیت در سیر تکامل روحی و روانی اولیس هستند.

ساختار روان، مجموعه‌ای از تضادها است که شخص در فرایند فردیت خویش بین این اضداد تعادل ایجاد می‌کند و با یک‌پارچه کردن آن‌ها به خودشناسی و سعادت نائل می‌شود. اولیس قهرمان ادیسه، همانند آواره‌ای است که در ناخودآگاه روانش دچار سرگردانی شده. او در پی انکشاف خویشتن است. آوارگی اولیس نماد روان آشفته اوست. او باید بین اضداد روانش، پیوند و اتحاد ایجاد کند تا به آرامش برسد. اولیس با تحمل سختی‌ها و مشقت‌های فراوان از طریق مکانیسم جبران، بین خودآگاه و ناخودآگاه هماهنگی و تعادل ایجاد می‌کند، تا در نهایت به شخصیتی خودساخته دست یابد (فورد هام، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۱).

اولیس در دوره‌ی گذار انسان از عصر اسطوره‌ها به عصر خرد و آگاهی قرار گرفته است. او با یاری گرفتن از کهن‌الگوها و نیروهای روانی خویش می‌کوشد تا مسائل و معماهای زندگی را حل و فصل کند. خان‌های متعددی که اولیس از آن‌ها عبور می‌کند، مراحل گذار قهرمان هستند. او

با تحولِ میتوس (Mythos) به لوگوس (Logos) می‌رسد^(۲) (آدورنو، ۱۳۸۹: ۹۵-۹۹). به این معنا که نهایت کار اولیس رسیدن به کیمیا و کمال است یا به نوعی رسیدن به پنلوپ و خویشتن خویش. اولیس برای رسیدن به نقطه‌ی آغاز خود، ایتاکه باید اضداد درونش را با هم یکی کند و وحدت بخشد. بازگشت اولیس به خویشتن، با آغاز اولیه‌ی او متفاوت است. او از طریق زوج مکملش یعنی پنلوپ به این خودشناسی می‌رسد. در آغاز سفر اسرارآمیزش او با آنیمای روانش مواجه می‌شود که باید از آن شناخت کافی به دست آورد تا بتواند با همسرش رابطه‌ای ایده‌ال و مطلوب داشته باشد.

الهه‌ها، عناصر مادینه‌ی روان اولیس

الهه‌ها، آنیمای روان اولیس هستند. که در سفر خود، چندین بار با آن‌ها برخورد می‌کند. «آنیمای، تجسم تمام گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است» (یونگ، ۱۳۹۲: ۲۷۳). در مرد تصویری جمعی از زن وجود دارد که مرد به یاری آن تصویر، فطرت زن را در می‌یابد. این کهن‌الگو گرایشی دوگانه دارد. هم مثبت است و هم منفی. آتنا (Athena)^(۳) جنبه‌ی مثبت آنیمای اولیس است که او را در شناخت جنبه‌های پنهان ناخودآگاهش یاری می‌رساند. همچنین به اولیس این امکان را می‌دهد که خود را با ارزش‌های واقعی درونی‌اش هم‌سو و هم‌ساز نماید. آتنا نقش راهنمای میان اولیس و خویشتن اوست. جوزف کمپبل (Joseph Campbell) نظریه‌پرداز امریکایی، بر این باور است که قهرمان در آغاز سفر با موجودی حمایت‌گر روبه‌رو می‌شود. آتنا نیز در آغاز سفر همراه اولیس است و در مواقع خطر و در برابر نیروهای هیولوشی، او را راهنمایی و محافظت می‌کند (کمپبل، ۱۳۹۲: ۷۵). در واقع آتنا، آنیمای یاری‌رسان و خواهر روحانی اولیس در این سفر روانی است. آتنا جنبه‌ی مثبت عنصر مادینه‌ی روان اولیس و سیمای درونی او است، که وجدان فعال اولیس را برای

رویاری با خویشتن خویش نشان می‌دهد. زمانی که ذهن منطقی اولیس در برابر شناخت کنش‌های مخفی ناخودآگاهش ناتوان است به او کمک می‌کند تا آن‌ها را آشکار سازد. آتنا به ذهن اولیس یاری می‌دهد تا خود را با ارزش‌های حقیقی درونش هماهنگ سازد و راه به عمیق‌ترین قسمت‌های وجودش ببرد. آتنا در واقع زن خردمند و منطق‌درون اولیس است. به باور یونگ این عنصر مادینه، راهبر آدمی به بهشتی است که در درون خود دارد، به واقع، ساحت آسمانی و فرشته‌ی راهنمای انسان و صورت متعالی هستی او است (ستاری، ۱۳۶۸: ۲۸۹). آتنا روح راهنمای الهی است که به شکل زن بر اولیس تجسم می‌یابد. اولیس در دیدار با آتنا، حالت آشفتگی و بی‌قراری از اتفاقات گذشته را فراموش می‌کند و از او راهنمایی می‌گیرد. این ارتباط باعث ایجاد تعادل در روان اولیس می‌گردد. او، الهه‌ی خرد، نمونه‌ای از مرحله‌ی چهارم عنصر زنانه است.

دو الهه‌ی کالیپسو و سیرسه نیز آنیماهای دیگر روان اولیس‌اند. آن‌ها را می‌توان مرحله‌ی دوم انکشاف عنصر مادینه‌ی یونگ به حساب آورد. آن‌ها هم شخصیتی افسانه‌ای و اسطوره‌ای دارند و هم دارای غریزه‌ی جنسی هستند. آن‌ها شخصیت‌های باستانی هستند که ماهیت احساسات اولیس را نشان می‌دهند. و همچنین آن‌ها تجسم تأثیر اطلاعات فردی اولیس از ویژگی‌های جسمی و روانی زنان، که به هنگام رشد، از ارتباط با مادر، همسر و دیگر زنان به دست آورده، می‌باشند. آن‌ها شخصیت‌هایی هستند که ورای سایه در روان اولیس نمود پیدا می‌کنند و برای او مشکلاتی را پدیدار می‌سازند (یونگ، ۱۳۹۲: ۲۷۰). اولیس و یاران‌ش «خانه سیرسه را یافتند که از سنگ زدوده‌ای در دره‌ای، در جای بازی ساخته شده بود. هنگامی که سیرسه، اوریلوکوس و همراهانش را به اندرون برد و بر روی کرسی‌ها و تخت‌ها نشاند، پنیر و جو انگبین را در باده پرامنوس، در هم آمیخت و داروهای شوم در جام ریخت، تا هرگونه یادی از سرزمین پدری را فراموش کنند و چون آن نوشیدنی را به آن‌ها نوشاند، چوبی بر

آن‌ها زد و آن‌ها را تبدیل به خوک کرد و در آغل خوکان زندانی کرد (هومر، ۱۳۸۷: ۱۰/۱۴۷).

سیرسه الهه‌ای جادوگر است، که در جزیره‌ای دور در دریای مدیترانه مردم را با جادوی خود به جانور بدل می‌کند. او مردان اولیس را نیز اغوا می‌کند تا خود را به دست غریزه بسپارند، غریزه‌ای که به شکل خوک است. قدرت جادویی سیرسه، موجب انحلال نفس و فراموشی می‌شود. سیرسه با دور کردن آن‌ها از خودآگاهی و وانهادن در ناخودآگاهی، بزرگ‌ترین مانع در مسیر تفرّد است. نیروی جادویی سیرسه همان مجموعه تدابیر، اصول و قواعدی است که به وسیله آن قوای طبیعی و فوق طبیعی مسخر انسان می‌شود و در واقع جادوگر از موجودات قدرت‌بخش کسب نیرو می‌کند و در سایه پیوند با این نیروهای قدرت‌بخش است که امور غریب و خوارق عادت را انجام می‌دهد و بر طبیعت، اشیاء، حیوان و ... استیلا می‌یابد و بر آن‌ها اعمال نفوذ می‌کند (برزگر خالقی و نیساری، ۱۳۹۰: ۳۸).

کالیپسو الهه‌ی دریا نیز عاشق اولیس می‌شود. او یکی دیگر از موانع سفر تفرّد اولیس است. عشق کالیپسو به اولیس باعث شد که این پهلوان را چندین سال در غارهای ژرف جزیره نزد خود نگه دارد. رُکود و سکون قهرمان باعث می‌شود که هیچ حرکتی صورت نگیرد و سیر تکامل جسمانی و روحانی اولیس ناقص بماند. خواست اولیس با خواست کالیپسو برابر نیست، زیرا که او فقط به بازگشت خود می‌اندیشد، و دل‌ربایی کالیپسو برای او تأثیری ندارد. «در سروده‌های هومر، خدایان صفات یا ویژگی‌های انسانی و کرداری چون آدمیان دارند و همچون انسان‌ها دارای هوا، هوس، میل، شادی، غم، اندوه، رشک، حسد و امثال آن هستند؛ بدین سبب گاه نیز دست به اعمال جادویی می‌زنند (برزگر خالقی و نیساری، ۱۳۹۰: ۳۸)». سیرسه الهه‌ی جادوگر و کالیپسو الهه دریا سعی دارند تا با دل‌ربایی خود، اولیس را از ادامه‌ی سفر بازدارند. آن‌ها تمثیلی از

جذابیت‌ها و لذت‌های مادی و شهوانی هستند که مانعی بزرگ بر سر راه تعالی معنوی اولیس به شمار می‌روند (طاهری و آفاجانی، ۱۳۹۲: ۱۸۱). با این که آن‌ها علاقه‌مند به همسری با اولیس هستند، اما بین اولیس و آنیماهای او، وحدت غایی و شناخت کامل دو جانبه صورت نمی‌گیرد و ازدواج جادویی به توفیق نمی‌رسد. چرا که «زندگی در تن و حیات در دنیا، مخلّ وحدت است و هیچ‌گاه انسان نمی‌تواند با خواسته‌ها و آرزوهای خود به طور مطلق یکی شود (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۰)». کالیپسو و سیرسه، الهه‌هایی هستند که وجود خارجی ندارند، تا اولیس بتواند تمایلات ناخودآگاهش را بر آن‌ها فراقکنی سازد. این دلیل و توجیه‌ای است که اولیس نیز خود به کالیپسو می‌گوید: «اگر کسی پنلوپ فرزانه را ببیند، نه در زیبایی و نه در قامت با تو برابر نیست، وی از آدمی‌زادگان است؛ تو نه مرگ را درمی‌یابی و نه پیری را (هومر، ۱۳۸۷: ۵/۷۸)». او خواستار آنیمایی است که آینه‌ی تمام‌نمای تمایلاتش باشد. از طرفی دیگر سیرسه و کالیپسو می‌توانند خواسته‌های شهوانی اولیس باشند که هرچند در نگاه اول خود را جذاب و فریبنده نشان می‌دهند، ولی با گذشت زمان، وقتی که اولیس درصدد بازگشت و تعالی بخشیدن به روحش برمی‌آید، جذابیت آن‌ها نیز رنگ می‌بازد. کمپیل این مرحله را نمادی از تناقض می‌داند که آدمی در سراسر زندگی خود با آن دست و پنجه نرم می‌کند. به باور او، انسان همواره از دیدن و پذیرش آلودگی‌های زندگی شهوانی سرباز می‌زند و پلیدی‌هایی را که در دیگران می‌بیند، به عینه در خودش مشاهده می‌کند و این لحظه‌ی سرنوشت‌سازی است؛ چرا که باید بپذیرد همه‌ی آن چه را که زیبا و عاری از پلیدی می‌دانسته و به آن‌ها عشق می‌ورزیده است، عین آلودگی است و چاره‌ای جز از میان برداشتن آن‌ها نیست (کمپیل، ۱۳۹۲: ۱۲۸-۱۳۲).

سیرن‌ها نیز آنیمای دیگری از روان اولیس هستند. این دختران اهریمنی که در نقش اغواگر ظاهر می‌شوند، موجوداتی نیم‌پرنده -

نیم‌انسان هستند که با آوازهای دلکش و فریبنده‌ی خود، ملوانان را مسخ می‌کنند و به سوی نابودی می‌کشانند. سیرن‌ها آنیمای مخرب و نیروهای فعال شر در ناخودآگاه اولیس هستند. اولیس به دوستانش گفت که باید از سیرن‌های مردم فریب، از بانگ‌هایشان و چمن‌زارهای پر از گلشان خودداری کنند؛ و تنها او در حالی که دستانش به دکل کشتی بسته است، می‌تواند بانگشان را بشنود (هومر، ۱۳۸۷: ۱۲/۱۸۱). هدف پنهانی ناخودآگاه از مواجهه کردن شخص با عنصر منفی مادینه درون که مشکل‌ساز نیز می‌باشد، مجبور کردن فرد است برای انکشاف و رشد خود با درآمیختن بخش بزرگی از شخصیت ناخودآگاه در زندگی فعال خودآگاه (یونگ، ۱۳۹۲: ۲۷۸).

سیرن‌ها رنج و عذابی هستند که انسان در مسیر تکامل روحانی خویش با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. این رنج و عذاب، باعث صیقل یافتن روح است که در کیمیاگری اساس دگرگونی متعالی و پیوند با ملکوت است. شنیدن آواز سیرن‌ها بدون سحر شدن توسط آن‌ها محال است و نمی‌توان دست‌رد به سینه‌ی آن‌ها زد. اولیس نمی‌کوشد تا مسیر دیگری را در پیش گیرد که به او اجازه می‌دهد از جزیره‌ی سیرن‌ها پرهیز کند. او همچنین نمی‌کوشد تا برتری دانش خویش را اصل قرار دهد و آزادانه به آواز آن پریان وسوسه‌گر گوش سپارد، اما اولیس به رغم تمامی قدرت نهفته در میلش، با مکر و حيله‌گری خود در برابر وسوسه‌های شیطانی آن‌ها مقاومت می‌کند (آدورنو، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۲۰). او با استفاده از هوش و مکر خود با بستن خود به دکل کشتی از کنار آن‌ها عبور می‌کند. لازم به توضیح است که جنبه‌های منفی آنیما که از آن به زن مخوف (یونگ، ۱۳۹۲، ۲۷۳) نیز اشاره می‌شود، می‌تواند گونه‌ای رنج و عذاب برای قهرمان مرد باشد اما این رنج و عذاب اگر قهرمان اراده‌ی خود را از دست ندهد در نهایت موجب رستگاری و تکامل او خواهد شد. پس آنیمای منفی و رنج و عذاب در این پژوهش تناقضی با هم ندارند.

سایه‌ها، مظه‌ری از آشوب درونی اولیس

در این سفر، اولیس با سایه‌های روانش مواجه می‌شود که با هر کدام به نوعی به جدال برمی‌خیزد. سایه‌ها، سختی‌ها و موانع سفر هستند که مسافر با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. کهن‌الگوی سایه (shadow) از نظر یونگ جنبه‌های پنهان و ویژگی‌های ناشناخته یا کم‌شناخته شده‌ی شخصیت است (یونگ الف، ۱۳۹۰، ۲۵۶) که آدمی آن‌ها را از دیدِ دیگران پنهان می‌دارد. سایه‌ی هر شخص ویژگی‌هایی دارد که او از دیدن آن‌ها در وجود دیگری می‌هراسد، زیرا ریشه‌های آن در نهایت به منشأ حیوانی آدمی می‌رسد و از این رو نشان‌دهنده‌ی گذشته‌ی تاریخی ناخودآگاه است. این ویژگی‌های طبیعی و فراموش شده در سیر فردیت به ضمیر آگاه می‌رسند و بازشناخته می‌شوند تا فرد بتواند به شناختی همه‌جانبه از توانایی‌ها، غرایز و تمایلات خود دست یابد (بزرگ بیگدلی و پورا بریشم، ۱۳۹۰: ۲۱) در داستان ادیسه، پولیفم و صخره‌های خروشان و گیاهان لوتوس سایه‌های روانی اولیس به شمار می‌روند که او در مسیر بازگشت به وطن با آن‌ها مواجه می‌شود.

در سرود دوازدهم می‌خوانیم که، اولیس وارد غاری می‌شود که دو تخته سنگ مانند غول و اژدها در دو طرف غار قرار دارند. سیلا، بلایی جاودانی که مانند دیوی خوفناک، خشمگین و شکست‌ناپذیر است. و شارییدِ هراس‌انگیز که مانند دیگری بر آتش می‌جوشد (هومر، ۱۳۸۷: ۱۱۲/۱۸۲). با ورود اولیس به غار آبی که نمادی از درون پیچیده‌ی ذهن او است، وارد مرحله‌ای می‌شود که علاوه بر وجود خطرات ترسناک، سیاه و تاریک، با دشمنی گلاویز خواهد شد که ناشناخته و هولناک و غول‌آسا است. این تخته‌سنگ‌ها، به گفته‌ی هومر همانند غول و اژدها هستند که بر سر راه اولیس قرار گرفته‌اند و قصد نابودی او را دارند. اژدها یکی از موجودات جادویی و خوفناک است که نماد کهن‌الگوی سایه است. او سرسخت‌ترین و قوی‌ترین دشمن انسان است. کهن‌الگوی من، همواره با

سایه در ستیز است. این ستیزه در کشمکش انسان برای دست یافتن به خودآگاهی به صورت نبرد میان قهرمان با قدرتهای شرور آسمانی که به شکل اژدها و دیگر اهریمنان نمود پیدا می‌کنند بیان شده است (یونگ، ۱۳۹۲: ۱۷۵). اولیس با ورود به غار تاریکی که در پشت خودآگاهی‌اش پنهان است، خود را جزیی از فرایند ناخودآگاه دگرگونی^(۴) می‌یابد. او از طریق نفوذ به داخل ضمیر ناخودآگاهش با محتویات ناخودآگاه خویش ایجاد ارتباط می‌کند. که حاصل آن تغییر شخصیت او و دستیابی به جاودانگی است (یونگ الف، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۴).

اولیس به هنگام یافتن خودآگاهی فردی، نبردی نمادین با اژدهای درون خود دارد تا به وسیله‌ی آن، من خویش‌تنش بتواند سکون ناخودآگاه را درنوردد، و وجودش را از تمایل واپس‌گرایانه‌ی بازگشت به دوران کودکی و رفتن به زیر سلطه‌ی مادر رهایی دهد. او با ورود و خروج از غار ناخودآگاهش، قهرمانی است که در ظلمت و تاریکی غار که نمایانگر نوعی مرگ آیینی است فرو می‌رود و زایشی دوباره می‌یابد (یونگ، ۱۳۹۲: ۱۷۶). اولیس در مبارزه با اژدهای سایه که نمود جنبه‌های تیره و تاریک شخصیت او است و لزوماً پلید نیست؛ سعی می‌کند با نیروهای ویران‌گر خود کنار بیاید زیرا می‌تواند از آنها نیرو بگیرد. اولیس به این درک رسیده که موجودی ناکامل است که خود را در دریای ناخودآگاهش گم کرده است. او برای غلبه بر اژدها باید با قوای مخرب درون خود از در سازش درآید، و با به خطر انداختن من خویش‌تن به این مطلوب خواهد رسید که می‌تواند موانعی را که در دوران بین جوانی و پختگی سر راهش قرار می‌گیرد از پیش رو بر دارد.

اولیس، قهرمانی است که در برخورد با قدرت تاریکی، بر او غلبه می‌کند و او را در خود جذب و ادغام می‌نماید. «او انسانیت خود را تعالی می‌بخشد و با قدرتهای طبیعت که قدرتهای زندگی هستند و ذهن ما

با یاری جستن از آنها، ما را به حرکت درمی آورند، پیوند دوباره برقرار می کند (کمپیل، ۱۳۸۴: ۲۲۲)».

سایه‌ی دیگر درونی اولیس، سیکلوپ غول یک چشم است که با او مواجه می‌شود. بعد از اینکه اولیس به سرزمین سیکلوپ‌ها می‌رسد. وارد غار پولیفم، غول یک چشم می‌شود. هومر در سرود نهم ادیسه این چنین آورده که «نزدیک دریا، غاری در بلندی دیدیم که خرزهره آن را پوشانیده بود. در آن جا مردی غول‌آسا جایگزین بود که به تنهایی میش‌های خود را می‌چرانید؛ و دور از دیگران بود (هومر، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۹). ورود به غار ورود به ساحت ناخودآگاه درون و دیدار با کهن‌الگوی سایه است. ناخودآگاه پر از غارها و مکان‌های تاریک و ناشناخته است که موجودات عجیب و غریب در آن زندگی می‌کنند. انسان برای سوق دادن ناخودآگاه به حیطة‌ی آگاهی باید با این مکان‌ها و موجودات روبه‌رو شود. پولیفم نمودار همان شخصیت پوشیده و سرکوب شده و سرشار از بار گناه اولیس است. پولیفم بیانگر شخصیت‌رشد نیافته‌ی آغازین و کهن اولیس است چرا که به تنهایی و به دور از دیگران زندگی می‌کند و هنوز فرهنگ در او رشد نکرده است (آدورنو، ۱۳۸۹: ۱۲۹). اولیس با گام نهادن در راه خودشناسی، جنبه‌های تاریک شخصیتش را می‌پذیرد و نسبت به آن آگاه می‌شود. پولیفم در واقع نماد اعمال ناشایستی است که اولیس در زندگی و در جنگ تروا مرتکب شده و اکنون به صورت غولی یک چشم در برابر او قد علم کرده است. او باید ابتدا با احتیاط کافی، زمینه را برای تحقق امیال سایه فراهم کند و سپس برای رهایی از نیروهای منفی و دیو درونش، با استفاده از خرد و نیروی تعقل آن را در خودآگاهی جذب و ادغام نماید تا از آن چه که هست سیاه‌تر و غلیظ‌تر نشود.

اولیس در برخورد با پولیفم برای حفاظت از نفس خود «با نفی و انکار خویش، خود را «هیچ‌کس» می‌نامد؛ او با ناپدید ساختن خویش، زندگی‌اش را نجات می‌بخشد (آدورنو، ۱۳۸۹: ۱۲۲)». در واقع اولیس با تغییر

نام و هویت خود، باعث رهایی از غول و تولدی دوباره در وجودش شده است. اولیس گفت: «نام من هیچ کس است. مادرم و پدرم و همه‌ی همراهم مرا هیچ کس می‌نامند (هومر، ۱۳۸۷: ۹/۱۳۳). در واقع اولیس با معرفی خود به عنوان هیچ کس، دو هدف دارد یکی به خاطر حيله و ترفندش برای گمراه کردن سیکلوپ‌های دیگر، تا او را تعقیب نکنند، و دیگر این که اولیس به این باور رسیده که بدون خانه و شهرتش و محبوبیتش و هویتش، هیچ چیز نیست بنابراین در برابر پولیفم، خود را هیچ کس معرفی می‌کند.

هادس، ژرفای عمیق ناخودآگاه اولیس

جنبه‌ی دیگر روان اولیس که در سفر شگفت‌انگیزش به آن برمی‌خورد، هادس^(۵) می‌باشد که حیطه‌ی وسیع ناخودآگاهش است. او با رفتن به جهان زیرین (هادس)، در پی انکشاف محتویات و تجلیات درونی ناخودآگاه جمعی خود است. اولیس به وسیله‌ی سیرسه به دنیای زیرین فرستاده شد تا تیرزیاس غیبگو، راز راه بازگشت را به او نشان بدهد. او با کشتی اقیانوس را طی کرد و به سمت بیشه‌های پرسیفون رفت. در کنار خیزابه‌های ژرف، کشتی خود را نگه داشت و خودش، تنها به خانه‌ی نمناک هادس رفت (هومر، ۱۳۸۷: ۱۰/۱۵۴).

تصویر فرو رفتن اولیس به ژرفای زمین برای مشورت با تیرزیاس غیبگو را می‌توان با مکانیسم روانی فرو رفتن ذهن خودآگاه در لایه‌های عمیق‌تر روان ناخودآگاه مقایسه کرد (یونگ، ۱۳۸۲: ۵۱). اولیس برای یافتن خرد و آگاهی از مسیر بازگشتش و کسب اطلاعات از تیرزیاس، پیشگوی نابینا، به قلمرو هادس می‌رود. قلمرو هادس یا همان جهان زیرین، جایگاه ناخودآگاه فردی و جمعی است. مکانی که خاطرات و افکار و احساسات دردناک و شرم‌آوری را که مورد قبول دیگران نیستند، شخص سرکوب کرده و به آن جا فرستاده است. در ناخودآگاه جمعی جهان زیرین، تمام

چیزهایی که ممکن است به ذهن انسان خطور کند و هر چیزی که تاکنون بوده است، وجود دارد. بنابراین لازم است که اولیس در جهان زیرین حضور یابد، و با ناخودآگاه جمعی‌اش همراه شود، و نیروهای بالقوه و تجسم نیافته‌اش را بشناسد تا ارزش زندگی را دریابد.

احساس ترس و مقاومت هر انسان طبیعی از سقوط عمیق خویشتن، اساساً بیم از سفر به عوالم دوزخ است. اما این تجلّی پشت صحنه‌ی روانی است که ناحیه‌ی تاریک و ناشناخته‌اش، جذابیتی افسونگر دارد و هر قدر انسان بیشتر در ناخودآگاه فرو رود بیشتر تهدید به فرمان‌پذیری می‌شود. خطر روانی که در این جا چهره نشان می‌دهد، خطر تجزیه‌ی شخصیت به اجزای فعال خود است: کنش‌های خودآگاه، عقده‌ها، عوامل موروثی و امثال آن. تجزیه‌ی شخصیت یکی از گونه‌های مرگ است. تا زمانی که خودآگاه از فعالیت خودداری می‌کند، اضداد ناخودآگاه نهفته باقی می‌مانند. اما وقتی این اضداد به واسطه‌ی خودآگاه تحریک شوند، روح و جان توسط جسم فرو بلعیده می‌شود. امری که نشان می‌دهد جسم و اعضای معرف آن بر خودآگاه چیره شده‌اند (یونگ ب، ۱۳۹۰: ۴۰۵).

در سرود یازدهم ادیسه، اولیس دیدار مادرش را در هادس این چنین بیان می‌کند که: «آن گاه روان مادر جان سپرده‌ام پدیدار شد، از دیدارش اشک از چشم من جست و دلم بر او سوخت (هومر، ۱۳۸۷: ۱۱/۱۵۹)». صورت‌هایی که بر اولیس ماجراجو در نخستین سفر به جهان زیرین نمایان می‌شوند، اشباح حوزه‌ی مادرسالاری هستند. نخست روح مادرش را ملاقات می‌کند. اشباح و تصاویر، ذات حقیقی و سایه‌های درونی اولیس هستند که در جهان مردگان خود را همچون توهم و خیال آشکار می‌سازند. اولیس باید تالارها و دالان‌های پیچ در پیچ که بیانگر آشفتگی و گمراهی دنیای خودآگاه مادر سالارانه است پشت سر بگذارد تا بر ترس خود از نیروهای مادرزادی و اهریمنی ناخودآگاهش، چیره شود، و آنیمای وجودش را از وابستگی به مادر رهایی بخشد و جدا سازد، تا بتواند به

ارتباط حقیقی با همسرش پنلوپ و با تمامی جامعه‌اش دست یابد. او در آن جا واقعیت وحدت و یگانگی مذکر و مؤنث را دریافت می‌کند. قلمرو مردگان، جایی است که کهن‌الگوها و اسطوره‌های خلع یدشده گرد آمده‌اند، آن جا از موطن اولیس دورترین فاصله را دارد، و او از دورترین فاصله می‌تواند با زندگان ارتباط برقرار سازد. سفر اولیس به جهان زیرین در واقع بخشی از کهن‌ترین لایه‌های ناخودآگاهی اوست. در واقع، مضمون اصلی آن درهم شکستن دروازه‌های دوزخ و ملغی ساختن مرگ است (آدورنو، ۱۳۸۹: ۱۴۶-۱۴۷). که او را به جاودانگی می‌رساند. سفر به جهان زیرین، جستجویی است برای به دست آوردن زندگانی جاوید. سفر اولیس به دنیای تاریک زیرین، تمثیلی برای دنیای ناشناخته‌ها است تا راز مرگ را دریابد و دلواپسی و دغدغه‌ی خود را فرونشاند. هومر در این حماسه از مرگ به عنوان سفر یاد می‌کند، چنان‌که امروزه هم از مرگ به عنوان سفر آخرت یاد می‌کنند، تا امید به بازگشت را در وجود انسان زنده نگه دارد و به گونه‌ای با معمای پیچیده مرگ کنار بیاید.

صحنه‌ی پهناور دریا نیز نماد ناخودآگاه اولیس می‌باشد که او از ابتدای این سفر در درون آن شروع به کاوش روانش می‌کند. زمانی که باد کشتی اولیس را درهم شکست او چندین روز در دریا سرگردان شد. تا اینکه به جزیره‌ای رسید. با شکسته شدن کشتی، اولیس به عالم ناخودآگاهی که حقیقت سفر اوست، غوطه‌ور می‌شود. در این جا مرگی نمادین صورت می‌گیرد که با رسیدن به جزیره‌ی فئاسین‌ها، پاک و مطهر دوباره متولد می‌شود. آب دریا همان ساحت ناخودآگاه اولیس است که شخصیت خودآگاه اولیس در آن شناور و حل می‌شود لذا باید خلع قدرت و مغلوب شود و به کنترل درآید. اولیس نیز باید با فرو رفتن در دریای ناخودآگاهش یاد بگیرد که چگونه با قدرتهای ناشناخته‌ی روانش آشنا شود و با نیروهای تاریک آن کنار بیاید، و به آگاهی کامل در زندگی برسد. پس فقط در منطقه‌ی خطر (ناخودآگاه) و در تعامل با سایه و

ناشناخته‌های روان است که می‌توان به آن گنج متعالی خویشتن رسید. پاداش رفتن به سرزمین ناخودآگاه، وحدت روان زنانه و مردانه با گذشتن از تعارض‌های درون و برون می‌باشد تا در مسیر تحقق شناخت خود، کهن‌الگوی سایه را جذب و ادغام کند؛ و با گذر از این مرحله به بهشت آرمانی برسد.^(۶)

راهنما و ندای درون اولیس در سیر تفرّد

در سیر و سیاحت به درون ناشناخته‌ی روان، نیاز به راهنمایی خردمند، لازم و ضروری است. در ادیسه، با شروع سفر فردیت، علاوه بر آتنا، شخصیت راهنما و یاریگر دیگری نیز به نام هرمس حضور دارد. هرمس، یکی از ایزدان یونان که راهنمای مسافران است اولیس را همراهی می‌کند. در این سفر درونی، هرمس راهنمای خردمندِ روان اولیس است که در مواقع حساس، اولیس را راهنمایی می‌کند. و بارها اولیس را از مخمصه می‌رهاند. هرمس بینش درونی اولیس برای جبران کاستی‌ها و ناتوانی‌هایش در حل مشکلات است. و همچنین رهایی‌بخش او از وضعیت مصیبت‌باری است، که در چنگ الهه‌ها و عنصر مادینه‌ی روانش گرفتار آمده است.

هرمس می‌تواند نماد توانایی برقراری ارتباط و تفکر مستقل و خلاق باشد. او کیمیاگری می‌داند، و در مسیر فردیت اولیس، او را راهنمایی می‌کند. برای درک آن چه برای اولیس درست است به او کمک می‌کند. و توانایی‌های او را در جهت رشد به کار می‌اندازد (بولن، ۱۳۹۲: ۴۱۰). هرمس کهن‌الگوی خردِ درونِ اولیس و بخشی از وجود او است که به طور بالقوه وجود دارد. به خصوص هنگامی که در مسیر سفر، به سمت موقعیتی در حرکت است خود را نمایان می‌سازد. مثلاً در سرود دهم ادیسه، اولیس در مورد دیدار با هرمس این چنین می‌گوید که: «در راه خانه‌ی سیرسه، هرمس که چوب‌دست زرین دارد به من رسید و چنین گفت: «ای

بدبخت! دیگر کجا می‌روی. تنها، در میان این تپه‌ها، بی‌آن که راه را بدانی؟ همراهان تو که نزد سیرسه رفته‌اند، اینک مانند خوک در آغل‌های در بسته زندانی‌اند؛ ... اما تو را از این دردها پاسبانی خواهم کرد و تو را خواهم رهاند. اینک پیش از آن که به خانه‌ی سیرسه بروی، این گیاه سودمند را بگیر که روز شوم را از جان تو دور خواهد کرد (هومر، ۱۳۸۷: ۱۰/۱۴۸). وقتی اولیس به دیدار سیرسه می‌رود، هرمس به یکباره ظاهر می‌شود و به اولیس این بینش را اعطا می‌کند تا از خود در مقابل قدرت جادوی سیرسه محافظت کند. هرمس راهنمای افرادی است که خواهان اتحاد و یکپارچگی گسترده‌های آگاهی و معنا بخشیدن به زندگی انسانی و روحانی خویش هستند. او بین دنیای آگاهی و ضمیر ناخودآگاه جمعی ارتباط و تعادل برقرار می‌سازد. از نظر کهن الگویی، هرمس راه دستیابی به طلا را نشان می‌دهد. او به اولیس در دستیابی به حقایق معنوی و تجارب زندگی‌اش کمک می‌کند و همچنین اولیس را یاری می‌رساند تا به ارزش‌های درونی‌اش پی ببرد. هرمس راهنمای اولیس در سفر اسرارآمیز و روان‌شناسانه‌ای است که به وحدت نشانه‌های مردانه و زنانه می‌انجامد (بولن، ۱۳۹۲: ۲۴۶).

ایتاکه، نماد مرکز خویشتن اولیس

در این سیر فردیت، مقصد اولیس ایتاکه است؛ همان نقطه‌ی آغازین که اولیس سفر خود را از آنجا شروع کرده است. البته این بازگشت، با شروع اولیه‌ی اولیس متفاوت خواهد بود چرا که در روند فردیت، او تجربه‌ای تازه از زندگی و ساختار روانش به دست آورده است. ایتاکه مرکز خویشتن خویش اولیس است، که برای به دست آوردنش دچار سختی‌های زیادی شده است. به باور الیاده، هر شهر مقدس و بارگاه شاهانه، نماد یک مرکز است. این مکان‌ها به عنوان «ناف گیتی» محل تلاقی آسمان و زمین و دوزخ تلقی می‌شود (الیاده، ۱۳۸۴: ۲۶). سفر

مخاطره‌آمیز اولیس برای بازگشت و سرگردانی در آب‌های مدیترانه، دشواری‌هایی است که اولیس در پی یافتن راهی به خود، به مرکز هستی خویشتن، با آن‌ها مواجه می‌شود. راه دشوار، و آکنده از خطر است، چون در واقع حرکت به سوی مرکز نوعی آیین عبور و انتقال از ناسوت به لاهوت، از موهوم به واقعیت و جاودانگی، از مرگ به زندگی و از انسان به خدا است (الیاده، ۱۳۸۴: ۲۶-۲۷). تمام سعی اولیس رسیدن به ایتاکه است نقطه‌ی اتصال آسمان و زمین و دوزخ و مرکزی که باعث تقدیس شدن او و تشریف شدن به رموز است. او با وارد شدن به ایتاکه از حیات ناسوتی و موهوم می‌گذرد و به زندگی راستین و ماندگار می‌رسد.

ایتاکه زادگاه و خانه‌ی اولیس می‌باشد. خانه از نظر روان‌شناسی جایی است که ما در آن با مرکز معنوی در ارتباط هستیم، درست مانند یونان باستان که خانه، جایگاه مقدس بازگشت به خانه بود. اولیس با بازگشت به ایتاکه، خود و مرکز شخصیتی‌اش را به عنوان مرکز آرام درونی همراه با حس کمال و تمامیت تجربه می‌کند. او به زمین وفادار می‌ماند و از جزیره‌ی خورشید نزد همسرش پنلوپ باز می‌گردد. وفادار ماندن به ارزش‌های زندگی در این جهان راه، به مثابه تعهد زندگی خویش پذیرفته است. او با عبور از قلمرو پر مخاطره‌ی میان میل و ترس به استجاب نایل می‌شود.

اولیس در نقاب گدای ژنده‌پوش

نقاب یا پرسونا (Persona) یکی از مباحث مهم در روان‌شناسی تحلیلی می‌باشد. پرسونا واژه‌ی یونانی و به معنی ماسکی است که بازیگران برای ایفای نقش خود به چهره می‌زدند. منظور یونگ از پرسونا، وضع و حال یا قیافه و ظاهری است که آدمی با آن در اجتماع ظاهر می‌شود. اختیار این قیافه و چهره گاهی با موافقت خود آدمی است تا در نظر دیگران آن گونه که خود می‌خواهد جلوه یابد. پس پرسونا در واقع شخصیت اجتماعی انسان است و شخصیت واقعی و فردی در پشت این

نقاب قرار دارد (بیلسکر، ۱۳۹۱: ۶۶). اولیس نیز پس از بیست سال که وارد ایتاکه می‌شود، برای مخفی کردن شخصیت واقعی‌اش در هیئت یک گدا نمایان می‌شود. اولیس برای این کار دو منظور را دنبال می‌کند؛ یکی پی بردن به میزان وفاداری همسرش پنلوپ نسبت به خودش و دیگر این که از چشم خواستگاران و دشمنانش پنهان بماند. نقاب گدای ژنده‌پوش، برای استتار شخصیت، بیانگر رفتار عقلانی و باثبات اولیس است که در این داستان وجهی مثبتی دارد. اولیس برای در امان ماندن خود آسیب‌پذیر، ماهیت حقیقی خود را در پشت نقاب پنهان می‌دارد که این ضرورت استفاده از نقاب می‌باشد.

بازشناسی اولیس و پنلوپ و وحدتِ اضداد و رسیدن به تمامیت

اولیس پس از پایان سفر پر مخاطره‌اش به سوی جامعه‌ای که زمانی طولانی آن را ترک کرده بود، باز می‌گردد. «بازگشت و پذیرفته شدن او در جامعه، که برای ادامه‌ی چرخه‌ی پایدارِ انرژی معنوی در جهان لازم است و از سوی جامعه، توجیه غیبت طولانی قهرمان است، به نظر خود او از همه‌ی مراحل دشوارتر است (حسینی و شکیبی، ۱۳۹۱: ۵۷)». بنابراین اولیس با چهره‌ای دگرگون و در شمایل پیرمردی در یوزه‌گر وارد جامعه و خانه‌اش می‌شود. او سعی می‌کند که توجه و اعتماد پنلوپ را به خود جلب کند و خود را کم‌کم به همسرش بشناساند. پنلوپ آنیمای روان و زوج مکمل اولیس است که اولیس از طریق او به خودشناسی می‌رسد.

پنلوپ شخصیتی محوری در ادیسه دارد. او با کردار و گفتار خود در حد الگویی برای وفاداری، بردباری و خردمندی زن ظاهر می‌شود. حضور او در متن ماجراها و حوادث ادیسه، مستمر و پویا است (عباسی و قبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۴). او تنها کسی است که از نام و موقعیت اجتماعی اولیس محافظت کرده است. در واقع این باورِ پنلوپ به زنده بودن اولیس است که در طول بیست سال دوری اولیس از زادگاهش، او را در اذهان مردم

زنده نگه داشته است. اولیس تلاش می‌کند تا خود را آرام آرام به همسرش بشناساند. بنابر این خود را دوست و همراه اولیس در نخستین سفرش معرفی می‌کند. و توصیفی دقیق از پوشش اولیس در روز ترک ایتاکه ارائه می‌دهد همچنین تمام اتفاقاتی را که در راه بازگشت برای اولیس پیش آمده‌اند شرح می‌دهد. حتی به این نکته اشاره دارد که اولیس با زئوس مشورت کرده که به طور آشکارا یا پنهانی به کشور خود بازگردد. با گفتن این سخنان پنلوپ تیزهوش را به فکر خواهد انداخت، که او رابطه‌ای بیشتر از یک دوست می‌تواند با اولیس داشته باشد. پنلوپ نیز سعی دارد تا با پرسش‌هایی که از گدای ژنده‌پوش می‌کند پی به شخصیت واقعی او ببرد. همچنین در این بخش از داستان، اولیس برای بازشناسی خود با همسرش، خواب او را تعبیر می‌کند. پنلوپ در مورد رؤیای خود این چنین می‌گوید که پرنده‌ای از کوه فرود می‌آید و غازهای خانه‌اش را می‌کشد و بر بام خانه می‌نشیند (هومر، ۱۳۸۷: ۲۹۲). اولیس این نوید را به او می‌دهد که غازها نماد خواستگاران هستند و عقاب اولیس است که از سفر بازگشته، و خواب را به آمدن اولیس و کشتن خواستگاران تعبیر می‌کند تا خود را بیشتر در دل پنلوپ جای دهد. اولیس در می‌یابد که اثبات هویتش در پذیرش و حمایت پنلوپ شکل می‌گیرد و تثبیت می‌شود. او باید هویت خود را به همسرش ثابت کند تا پذیرش پنلوپ، اثبات نهایی هویت او برای دیگران باشد. در واقع او باید با تضاد روانش یکی شود تا به خویشتن خویش و رستگاری برسد. اولیس در راه انکشاف خویشتن به این آگاهی می‌رسد که پنلوپ، زنی است که بیشترین سازگاری را با مادینه‌ی درونش دارد. همچنین پنلوپ فرافکنی انعکاس تمایلات ناخودآگاهانه‌ی روان اولیس است که می‌تواند با او منطبق شود.

زمانی که اولیس به خودشناسی و کمال خویش می‌رسد، پرده‌ها کنار زده می‌شود و او جوانی از دست رفته‌ی خود را دوباره به دست می‌آورد، و

به نوعی تولدی دوباره در روان او رخ می‌دهد. هومر در سرود شانزدهم آورده که: «آتنه چوب‌دست زرین خود را بر او (اولیس) زد. نخست بالاپوشی را که خوب شسته بود و نیم تنه‌ای را بر سینه‌اش پوشانید. اندام او را کشیده‌تر و جوانیش را بیشتر کرد. وی پوست گندم‌گون خود را دوباره یافت؛ گونه‌هایش پر گوشت شد، ریشی که به رنگ زیبایی بود، گرد چانه‌اش را فرا گرفت (هومر، ۱۳۸۷: ۲۳۸)». بازگشت به حالت اولیه در حکم دست یافتن دوباره به جوانی جاوید است. در این راه ناخودآگاه با خودآگاه هماهنگ می‌شود (یونگ الف، ۱۳۹۰: ۸۵). این تعادل رسیدن به کمال و تمامیت است.

نتیجه‌گیری

تحلیل روان‌کاوانه و کیمیاگرانه‌ی داستان حماسی ادیسه هومر جنبه‌های مبهم و پنهان این اثر سترگ جهانی را بر ما روشن و آشکار می‌سازد. سفر پرحادثه از تروا به ایتاکه، مسیر آزمون‌های نفس اولیس است. نفسی که در برابر قوای طبیعت همواره به لحاظ جسمانی، بی‌نهایت ضعیف و هنوز در فرایند شکل‌گیری خودآگاهی است. اهریمنانی چون کالیپسو (الهه دریا)، سیرسه (الهه جادوگر)، سیکلوپ غول یک چشم و سیرن‌ها که در جزایر و سرحدات دور دست جهان ساکن شده‌اند، موانع سفر او هستند. اولیس می‌کوشد تا هیچ بخشی از دریای ناخودآگاهش ناشناخته باقی نماند، و تمام نیروهای درونش را به سوی ایتاکه مرکز آگاهی سوق دهد. او همانند دیگر قهرمانان داستان‌ها خود را گم می‌کند تا خویشتن خویشتن را بازیابد. اولیس قهرمان ادیسه در سفر اسرارآمیز خود با کهن‌الگوهای روانش روبه‌رو می‌شود. پاداش رفتن به سرزمین ناخودآگاه، وحدت روان زنانه و مردانه با گذشتن از تعارض‌های درون و برون می‌باشد. اولیس در مسیر تحقق شناخت خود، کهن‌الگوی سایه را جذب و ادغام می‌کند؛ و با گذر از این مرحله به بهشت آرمانی و گنج

متعالی خویشتن می‌رسد. اولیس قهرمانی است که در عین این که دلاورمردی‌ها و شجاعت‌ها را از خود نشان می‌دهد، از نظر روحانی و معنوی نیز دچار تحول می‌شود و با طی مراحل به نوعی بلوغ روحانی دست می‌یابد. در این پژوهش اولیس نماد کیمیاگری توانا و زبردست بود که توانست با شناخت کهن‌الگوهای روانش به طلای خویشتن برسد.

پی‌نوشت‌ها

۱- یونگ کیمیاگری را تلاشی به منظور بالا بردن مفاد ضمیر ناخودآگاه به سطح ضمیر خودآگاه می‌داند. و همین موضوع موجب علاقه‌ی یونگ به کیمیاگری شد. یونگ ماهیت تصورات خیالی عجیب و غریب کیمیاگری را از کهن‌الگوها می‌داند. کهن‌الگوها ریشه در اندیشه‌های تاریخی بشر دارند که اساس روان‌شناسی ناخودآگاه را تشکیل می‌دهند. اندیشه‌ی تبدیل فلز به طلا ریشه در اندیشه‌های گذشته دارد. کیمیاگران معتقد بودند که اگر کسی بتواند تعادل بین عناصر اصلی یعنی آب، باد، خاک و آتش (که شکل ماده شامل این چهار عنصر به نسبت‌های گوناگون است) را تغییر دهد، فلز به طلا و یا ماده‌ای به ماده‌ی دیگر تبدیل می‌شود. و این به حالت ذهنی و طبیعت پاک کیمیاگر بستگی دارد (اسنودن، ۱۳۹۰: ۱۵۷-۱۵۶)

۲- میتوس به معنای حکایت غیرواقعی و لوگوس بیان حکایت راست می‌باشد.

۳- آتنا از اسطوره‌های باستانی یونان یکی از فرزندان زئوس (خدای خدایان) بود. او ایزد بانوی هنرها و صنایع و فنون جنگی و ایزد خرد، و در اسطوره جدید یونانی بانوی یاری‌دهنده قهرمانان است.

۴- دگرگونی غالباً به تداوم دوره‌ی طبیعی حیات یا وعده‌ی جاودانگی تعبیر می‌شود.

۵- هادس هم نام رب‌النوع جهان زیرین است و هم خود جهان زیرین. برای یونانیان، هادس در حیطة‌ی مردگان و جایی است که ارواح پس از مرگ برای همیشه در آن جا سکونت می‌کنند.

۶- با توجه به شرح نمادهای غار، هادس و آب دریا که بیانگر ناخودآگاهِ اولیس می‌باشند به نظر می‌رسد بروز ناخودآگاه در داستانِ ادیسه در این چند مقطع جلوه‌ای گیرا و نظرگیر دارد که به اختصار بیان شد.

منابع

- ۱- اتونی، بهزاد، شریفیان، مهدی، ۱۳۹۲، «فرایند فردیت در حماسه‌ی بهمن‌نامه»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، سال چهارم، شماره ۲۷، صص ۲۷۱-۳۰۰.
- ۲- آدورنو، تئودور؛ هورکهایمر، ماکس، ۱۳۸۹، دیالکتیک روشنگری، ترجمه: مراد فرهادپور و امید مهرگان، چاپ چهارم، تهران، گام نو
- ۳- اسنودن، روت، ۱۳۹۰، خودآموز یونگ، ترجمه نورالدین رحمانیان، چاپ چهارم، تهران، آشیان.
- ۴- الیاده، میرچا، ۱۳۸۴، اسطوره‌ی بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ دوم، تهران، طهوری
- ۵- بزرگر خالقی، محمدرضا؛ نیساری تبریزی، رقیه، ۱۳۹۰، «سیمای زن و عشق در دده قورقود و ایلیداد و ادیسه»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال پنجم، شماره ۲۰، صص ۴۲-۳۱
- ۶- بزرگ بیگدلی، سعید، پورابریشم، احسان، ۱۳۹۰، «نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه فرایند فردیت یونگ»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال هفتم، شماره ۲۳، صص ۹-۳۸.
- ۷- بولن، شینودا، ۱۳۹۲، نمادهای اسطوره‌ای روان‌شناسی مردان، ترجمه مینو پرنیانی با همکاری پرتو پارسی، چاپ دوم، تهران، آشیان.
- ۸- بیلسکر، ریچارد، ۱۳۹۱، اندیشه‌ی یونگ، ترجمه حسین پاینده، چاپ چهارم، تهران، فرهنگ جاوید.
- ۹- حسینی، مریم و شکیبی ممتاز، نسرین، ۱۳۹۱، «سفر قهرمان در داستان «حمام بادگرد» بر اساس شیوه‌ی تحلیلی کمپل و یونگ»، ادب پژوهی، شماره ۲۲، صص ۶۳-۳۳
- ۱۰- ستاری، جلال، ۱۳۶۸، پژوهشی در هزار افسان، تهران: توس.

- ۱۱- شاملو، سعید، ۱۳۸۴، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، چاپ هشتم، تهران، رشد
- ۱۲- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، داستان یک روح، چاپ ششم، تهران، نشر فردوس.
- ۱۳- طاهری، محمد، آقاجانی، حمید، ۱۳۹۲، «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپل در هفت‌خوان رستم»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال نهم، شماره ۳۲، صص ۱۶۹-۱۹۸.
- ۱۴- عباسی، حجت؛ قبادی، حسینعلی، ۱۳۸۹، «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلید و ادیسه هومر»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ششم، شماره ۱۹، فضیلت، محمود، ۱۳۹۰، اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی، چاپ اول، تهران، زوآر.
- ۱۵- فورد هام، فرید، ۱۳۸۸، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ، مترجم مسعود میربها، چاپ اول، تهران، جامی.
- ۱۶- کمپبل، جوزف، ۱۳۸۴، قدرت اسطوره، مترجم عباس مخبر، چاپ ششم، تهران، نشر مرکز.
- کمپبل، جوزف، ۱۳۹۲، قهرمان هزارچهره، مترجم شادی خسروپناه، چاپ پنجم، مشهد، نشر گل آفتاب.
- ۱۷- مورنو، آنتونیو، ۱۳۸۴، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ سوم، تهران، مرکز.
- ۱۸- هومر، ۱۳۸۷، ادیسه، مترجم سعید نفیسی، انتشارات زوآر
- ۱۹- واردی، زرین، ۱۳۸۴، «بازگشت؛ نیم‌نگاهی به سفرهای ادیسه و مرغان منطق-الطیر»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره بیست و دوم، شماره سوم، صص ۲۱۸-۲۲۸
- ۲۰- یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۹۰ (الف)، چهار صورت مثالی، ترجمه: پروین فرامرزی، مشهد، به نشر، چاپ سوم.
- ۲۱- _____، ۱۳۹۰ (ب)، روان‌شناسی و کیمیاگری، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، جامی، چاپ اول
- ۲۲- _____، ۱۳۹۲، انسان و سمبول‌هایش، مترجم محمود سلطانیه، چاپ نهم، تهران، جامی.



- ۲۳- _____، هندرسن، ژوزف، ۱۳۸۹، انسان و اسطوره‌هایش، ترجمه: حسن اکبریان طبری، تهران، نشر دایره، چاپ سوم
- ۲۴- _____، ۱۳۸۲، اصول نظری و شیوه روان‌شناسی تحلیلی یونگ، ترجمه فرزین رضاعی، چاپ دوم، تهران، ارجمند.